

۲- نظر منفی: جدال خیام با مدعی*

فردین شیروانی

در مجله وزین رودکی، شماره ۷۹، نوشتاری زیر عنوان «زندیق نبوده‌اند» درج شده که نویسنده محترم آن، از دشت نیشابور به صحرای کربلا و از خیام به امام حسین، میان بر زده است! نویسنده مقاله، در نخستین سطور، گاهی از نقادان ادبیات روس، همچون چرنیفسکی و بلینسکی، نام می‌برد و زمانی به فیلسوفان و فرزندانگان اروپایی، مانند فرانسیس بیکن، گالیله، و دکارت، اشارت می‌ورزد و بعد اعلان می‌دارد که می‌خواهد «تارهای عنکبوت» را از حول وحوش اندیشه و افکار بگسلد و از این رو، افق‌های تازه دیگری را در برابر چشم ما بگسترد.

لیک، شتابزده، سخن از شمع و پروانه، به میان آورده، خویشتن را به پروانه‌ای لطیف و سبکبار تشبیه و توصیف می‌کند، آنگاه می‌نگارد:

«ما در فضای لایتناهی حقایق، پروانه وار، پرمی گشائیم و اگر بال و پرمان راهم بشکنند، باجان و دل به سوی مقصد، پیش می‌رویم».

نخست، باید به این نویسنده خیال آفرین که قلم خویش را شمشیر پولادین انگاشته، لیک بعد از لباس رزم به کسوت یک پروانه نازک دل، درآمده، بگوئیم: «خیالتان آسوده باشد، هیچگاه کسی، بال و پر شما را نخواهد شکست!» اما عرصه پرواز پروانه، سخت بسته و محدود است. مبادا شما، خیال سفر به افق‌های دوردست، به سرتان افتد، ورنه، با وزش نخستین نسیم مخالف، به دام گردباد خواهید افتاد!

آری، شما همه جا، خود را منادی و جوینده حقیقت قلمداد کرده‌اید و با غرور و تفاخری که فقط به افلاطون و یا ارسطو، می‌برازد این کلمات را قلم زده‌اید: «فرق است بین ما که برای کشف حقیقت، حدود و حصار را نمی‌شناسیم، با کسانی که در حصار تنگ، خود را محدود کرده و عنکبوت آسا، به دور خود تار می‌تنند».

و باز مانند فیلسوفان عهد عتیق نوشته‌اید: «متفکر و اندیشنده باید خود صاحب نظر باشد و در پی کشف حقیقت علمی برود، نه آنکه برای خود مراجع تقلیدی بسازد و کورکورانه از آنان تقلید و پیروی کند.»

و چون در سرآغاز نوشتار شما، سخن از کپلر، کپرنیک و نیوتن، بود، برای یک لحظه، این توهم به من دست داد که شما با فرضیه‌های علمی و دانش سیستماتیک، خو گرفته‌اید و دست کم الفبای فلسفه را می‌دانید. لیک، دریغا، شگفتا و فسوسا! شما، نخست از بزرگان دانش و فلسفه غرب، سخن می‌گوئید و بعد ناگهان، از علم یکسر، به سراغ مذهب می‌روید و می‌نویسید: «ما از قرآن تبعیت می‌کنیم که فرمود...» و بعد یک آیت را نیز از همین صحیفه برای ما نقل می‌کنید!

در تمام قرون وسطی، در اروپا نیز، کشیشان کاتولیک، برای تکفیر، تعزیر و یا سوزاندن مردان اندیشه، نخست به آیات انجیل و یا تورات، توسل می‌جستند! همان گالیله، که شما در سرآغاز نوشتارتان، بدواً اشارت کرده‌اید، نزدیک بود به فتوای پاپ و اسقفان کلیسای رم، زنده زنده در آتش سوزانده شود.

شما، در تمامی مقاله، از فرهنگ و زبان عرب و شاعران تازی یاد می‌کنید و شاعرانی را بزرگ خوانده‌اید که خواننده برای نخستین بار، نام آنان را می‌شنود، دعبل خزاعی، ابن الرومی، ابوفراس حمدانی، و کمیت اسدی، شما اینان را بزرگ می‌انگارید؟ فردوسی، دهقان زاده فقیر طوس به تنهایی ۶۰۰۰۰ بیت شعر سروده است.

حتی هگل، فیلسوف نامی غرب، از عظمت شاهنامه، و سترگی این کار انگشت حیرت به دندان می‌گزد! و خیام نیز با سرودن ۶۶ یا ۷۰ ترانه، شهره عالم شده است. شما به شاعران عصر جاهلیت عرب، می‌نازید، مگر سخن فردوسی را نخوانده و یا نشنیده‌اید؟

عرب را به جایی رسیده ست کار

زشیر شتر خوردن و سوسمار

نفو بر تو ای چرخ گردون، نفو!

که تاج کیانی کند آرزو!

تازیان وقتی به مدائن رسیدند، فرش جواهر نشان نگارستان را هزار پاره کردند و هریک پاره‌ای از آن را به غنیمت بردند! حتی دزدان دریائی در قرن نوزدهم اینگونه به یغما و غارت، دست نیازیده بودند!

آیا خیام و ابوالعلائی معری زندیق بوده‌اند؟ ۸۱

شما بروید و داستان بابک خرم دین، ابن مقفع و ابومسلم خراسانی را بخوانید تا بدانید اینان چسان در برابر تازیان خونخواره، یک تنه، بپاخاستند. عمر خیام، نیز از همین قماش بود، لیک حربه او به قلم بود و نه شمشیر! خیام، خوبترین نماینده نبوغ و هوشمندی نژاد ایرانی است.

ویل دورانت، در تاریخ فلسفه می‌نگارد: «فرماندار اسکندریه، نامه‌ای به عمر بن خطاب، خلیفه‌ی مسلمین، نگاشت تا از وی درباره کتابخانه شهر، کسب تکلیف کند. عمر بدو پاسخ داد: «از دو حال خارج نیست، تمامی این کتب یا مخالف قرآن است یا موافق آن.»

اگر مخالف قرآن است که تکلیف آن روشن است و اگر موافق، باز به آنها نیازی نیست چون هرچه در آنها هست، در قرآن نیز هست در هر دو حال، آنها را بسوزانید.» بعد، از تمامی کتب تا چند ماه برای سوخت حمام‌های اسکندریه، استفاده کردند! هرگرمابه داری که امروز، این سخن را بشنود، به گریه خواهد افتاد. وقتی گمراهان از شاعران پیروی کنند، سرنوشت فیلسوفان و فرزاتگان نیز روشن است. ولی روشن نیست که در اینجا، چگونه شاعران را متعهد و غیر متعهد بشمار آورده‌اید.

روشن است شما که به فرهنگ و زبان تازی، عاشقانه مهر می‌ورزید، هیچگاه نخواهید توانست نوروزنامه را به عنوان اثری منسوب به خیام، پذیرا شوید چون خیام در نوروزنامه، از نوروز این سنت دیرینه ایرانی، و تمامی عظمت و شکوه‌مندی تمدن پارسیان آریائی، ستایش می‌کند. از این رو نوشته‌اید «این که شخص فاضلی چون مجتبی مینوی آن را از خیام دانسته است، باعث شگفتی است.»

نه، جای شگفتی نیست مینوی، شیفته و دل‌باخته ایران زمین بود، نه عربزده! آری، شگفتی من از شماست که چسان جرات ورزیده‌اند تا خیام، این ایرانی آزاده را با مثنی بادیه نشینان برابر نهید!

شما هنوز نمی‌دانید دنیای مذهب از دنیای هنر جداست! مذهب، تابع اصول جزمی و دکماتیک، است لیک هنر آزاد است. شما آزادی شعر، هنر و اندیشه را خوار می‌دارید ژان ژاک روسو، می‌نگارد: «انسان، آزاد، زاده شده است، لیک، اکنون همه جا در زنجیر است.»

چرا؟ چون در تمامی تاریخ، کشیشان و خاخام‌ها به بهانه دفاع از مذهب، آزادی را به بند کشیده‌اند. شما، از احساسات مذهبی خوانندگان، سوءاستفاده می‌کنید! و رای شما نیز درباره خیام و شعر او قشری و غرض آلود است. با اینهمه، شگفت است که شما از گالیله سخن گفته‌اید! راستی می‌دانید گالیله کیست؟ او همان است که گفت «زمین می‌گردد» و پاپ، بی درنگ دستور داد تا هیزم‌ها را آماده کنند و دانشمند نامی، از ترس آتش، توبه نامه‌اش را نگاشت و امضاء کرد. خوب چه توان کرد؟ در تورات و انجیل درباره‌ی گردش زمین چیزی نگاشته نشده!، اما زمین هنوز هم می‌گردد.

شما نوشته‌اید: «به علاوه چه اصراری داریم که وصف خیام را از زبان اروپائیان بشنویم، آثار فلسفی و علمی و رباعیات اصیلش همه موجود است.»

اینجاست که حتی یک خواننده عبوس، از سخن شما، سخت به خنده خواهد افتاد: می‌دانید چرا ما ناگزیر باید نخست به مراجع و مأخذ اروپائی، و اساساً غربی، توسل جوئیم؟ نیز نوشته‌اید: «آثار فلسفی و علمی و رباعیات اصیلش، همه موجود است» بله الان موجود است چون نخستین بار، این غربیان بودند که برای شناخت خوبتر و ژرف‌تر خیام، به کاوش در کتابخانه‌های جهان پرداخته و تمامی نسخ خطی رسائل علمی و ادبی او را برای ما نشانه زدند، چون بدبختانه، ما ایرانیان در تمامی عصر قاجار، در خواب آلودگی، فرو رفته بودیم.

باید سراغ خیام را از پروفیسور ژوکوفسکی، پروفیسور کاول، ادوارد براون و پروفیسور محفوظ الحق گرفت. حتی پیش از اینان نیز، مردانی مانند گوته، ویلیام جونز، هام پورگشتال، به فرهنگ ایران زمین چشم دوخته و دل فروخته بودند. آنوقت شما دائم سنگ شاعران عصر جاهلیت را به سینه می‌زنید!

این نکته را دست کم، عارفان ما خوبتر دریافته‌اند، چون یک عارف ایرانی و راستین، بانظری ژرف‌تر و انسانی‌تر به تمامی اختلافات فرق و نحله‌های مذهبی می‌نگرد و جنگ «هفتاد و دو ملت» همه را عذر می‌نهد و بی پروا می‌سراید: «چون ندیدند، حقیقت، ره افسانه زدند».

شعر خیام، بمثابة یک فرش ابریشمین، زربفت و یک تافته جدا بافته است و از این رو، با شعارهای، پندارگرایانه فرق دارد. شعارهای مذهبی، اساساً، بادگرگونی وضع طبقات اجتماعی (خواه در جزیره العرب و خواه در هر بیغوله دیگر) زود کهنه

آیا خیام و ابوالعلائی معری زندیق بوده‌اند؟ ۸۳

و فرسوده و از خاطرها زدوده می‌شود، لیک شعر ژرف و فلسفی که حاوی پیام‌های بشری، برای تمامی نژادها و نسل‌ها باشد، به سیطره و نفوذ خویش ادامه می‌دهد، اینجاست که دعبل خزاعی، به زیاله دان تاریخ می‌افتد، لیک نام خیام یا حافظ، در چهار گوشه گیتی، حیثیت و اعتبار می‌یابد و تمامی خطه خاور و باختر را در می‌نوردد.

شعر خیام را با رجز خوانی‌های شاعران عصر جاهلیت کاری نیست. دریغا، هنوز هستند کسانی که معلقات را به شاهنامه و معراج السعاده را به ترانه‌های خیامی، ترجیح می‌دهند! حتی شهره‌ترین شاعران آنان، ابونواس، در اهواز، زاده شد و بعد به سواحل دجله رفت.

روشن است که خیام، شاهنامه را خوانده بود، از این رو، همه جا بریک ایران، آباد که اینک توس و نیشابور، با خاک یکسان شده افسوس می‌خورد و بازبان شعر، شکوه سرمی دهد، مانند خاقانی، آن قصیده سرای نامی که بر ویرانه‌های مدائن، قطره اشکی می‌فشاند.

هان، ای دل عبرت بین، از دیده نظر کن، هان

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

و خیام، حتی برخاقانی سبقت می‌جوید:

در پیش نهاده، کله کیکاووس

مرغی دیدم نشسته بر باره توس

گو بانگ جرسها و کجا ناله کوس؟

با کله همی گفت که: افسوس، افسوس

و خاقانی گوید:

از دیده گلابی کن، در دسر ما بنشان

از ناله جغد الحق مائسیم به در دسر

نیچه را که به پارس، این خاستگاه زرتشت چشم داشت. شما می‌خواهید به جزیره العرب بگشانید و بر او کسوت یک مسئله گو را بپوشانید؟ پس نیچه را نخوانده و یا خوانده و نفهمیده‌اید چون نیچه نیز، حافظ و یا زرتشت را می‌ستود و نه دعبل خزاعی، ابن الرومی، ابوفراس حمدانی و یا کمیت اسدی را. گوئی تمامی راهها، از دیده شما، به بغداد ختم می‌شود! شما تمدن و فرهنگ پارس را ناچیز انگاشته‌اید! و برعکس تازیان را مدافع هنر شمرده‌اید! فرق است میان ملتی که با خروش تاریخ را تسخیر می‌کند، با قومی که با ایلغار و اسافل به تاریخ دستبرد می‌زند...



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علومو انسانی